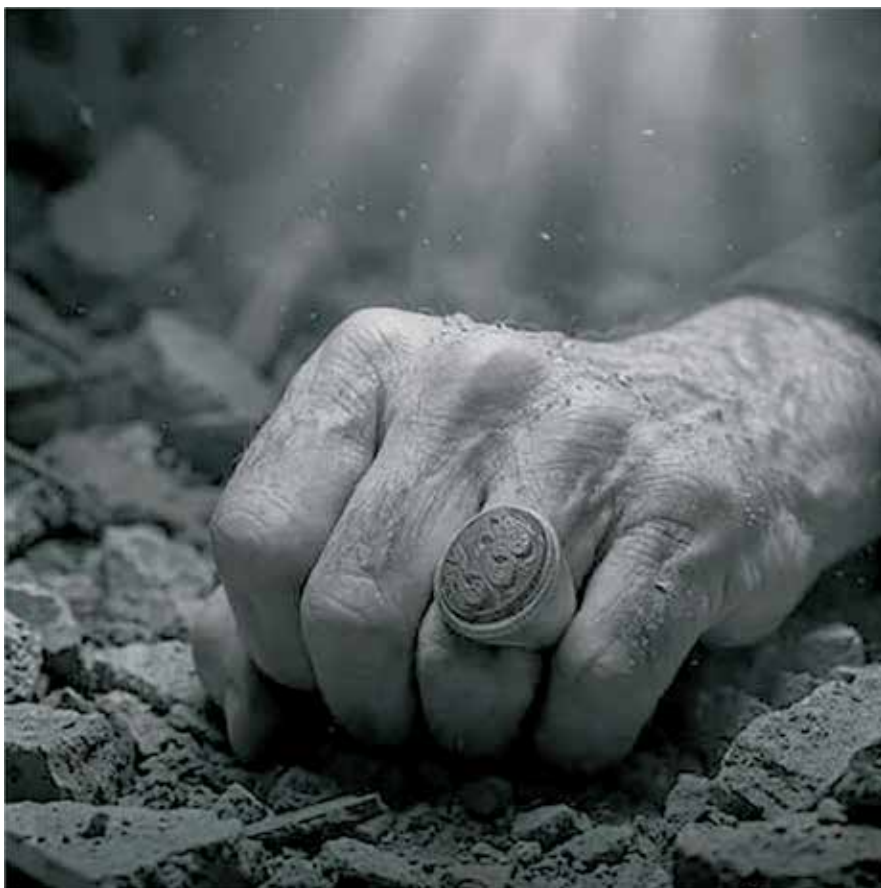


□ **جان فدای ایران** □ از دیکتاتوری تا دلبری دلها □ استکبارستیزی و شجاعت □ یک عمر مجاهدت و مبارزه
□ پیروی حقیقی لازمه عشق به رهبری □ فراتر از زهد □ جامعیت علمی و معنوی رهبری □ مردم دوستی

جان فدای ایران

آیت الله خامنه ای، ایران را نه یک کشور معمولی در میان کشورها، که یک هویت تمدنی زنده می دید؛ هویتی که اگر فروپاشد، نه فقط مرزهای جغرافیایی، که گفتمان تشیع، زبان فارسی، مقاومت منطقه و امتداد انقلاب اسلامی، هم زمان فرو می ریزد. از همین چشم انداز بود که جان فدایی برای ایران در اندیشه او، هرگز به معنای یک عشق ملی معمولی نبود، بلکه عین جان فدایی برای اسلام معنا می یافت؛ چراکه او ایران را ستون فقرات جبهه مقاومت و کانون تمدن سازی اسلامی معاصر می دانست و حفظ آن را مساوی حفظ امکان یک آینده عزتمندانه برای تمام امت اسلامی تعریف می کرد. این نگاه راهبردی، جان فدایی او را از سطح یک احساس میهنی به سطح یک تکلیف الهی تمدنی ارتقا داد؛ تکلیفی که او تا آخرین نفس، با همه وجودش به آن پایبند ماند و همین نگاه بود که پویش میلیونی جان فدا برای رهبر رانیز، نه یک حرکت احساسی زودگذر، که یک همپیمانی تمدنی میان مردم و رهبرشان ساخت؛ همپیمانی ای که در آن، هر ایرانی عادی، خود را سرباز یک پروژه بزرگ تاریخی می دانست.

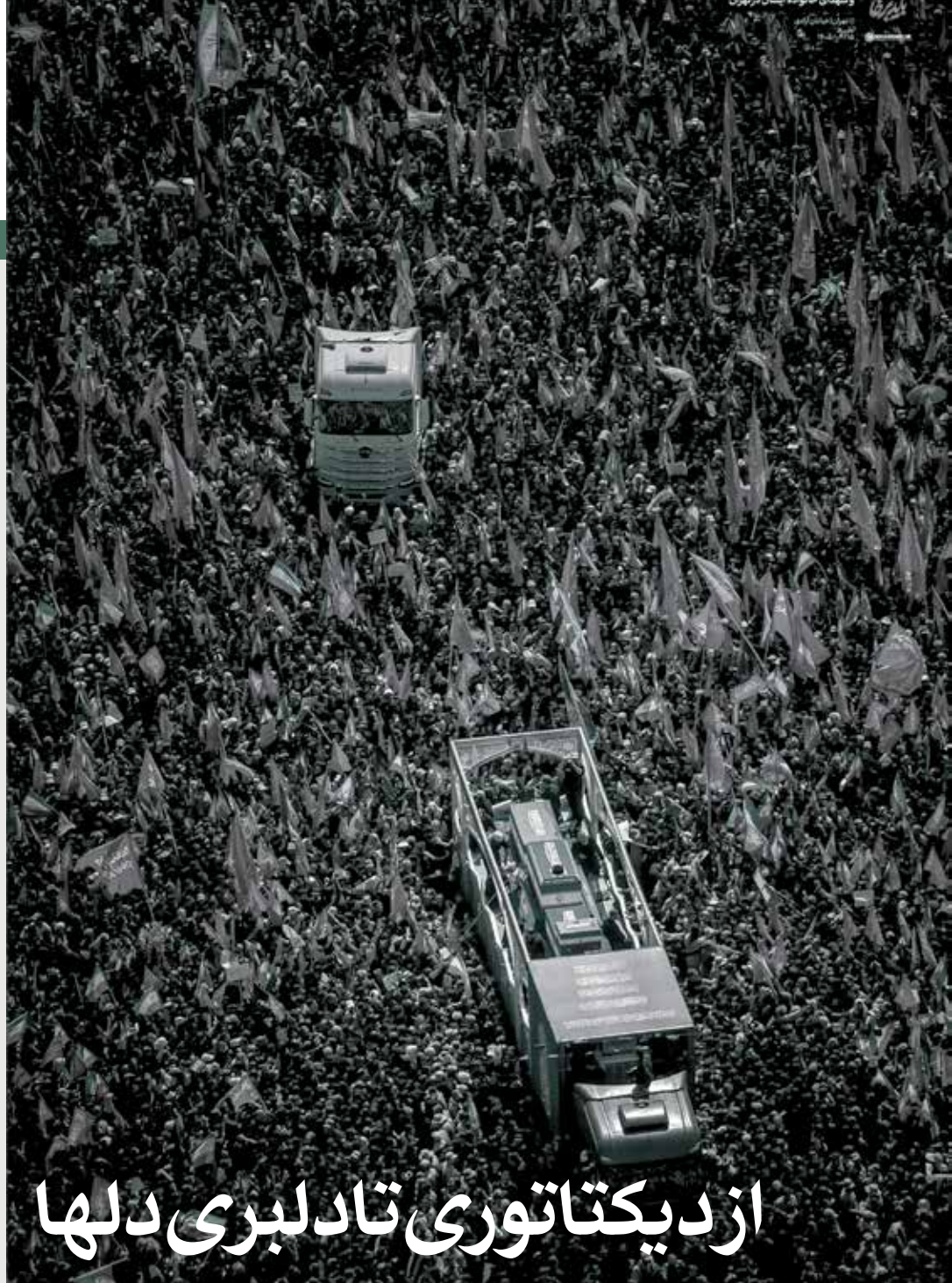
اما این جان فدایی، در عمل، چه شکلی داشت؟ او در طول سده دهه رهبری، دو بار بحرانی را از سر گذراند که هر کدام، می توانست تمام دستاوردهای انقلاب را یک شبه نابود کند؛ یکی جنگ تحمیلی هشت ساله بود که او از نزدیک، داغ آن را با تمام وجود لمس کرد و دیگری، بحران پس از انتخابات ۱۳۸۸ و فتنه پیچیده ای که خارجی ها و داخلی ها، با هم افزایی، قصد فروپاشی نظام از درون را داشتند. در هر دو مقطع، او نه با تحلیل های سرد کارشناسی، که با حضور وجودی در میان مردم و سربازان و بانفس گرم خود، مانع از شکاف نهایی و فروپاشی اعتماد شد. او در بحران دوم، تنها با یک سخنرانی به هنگام و یک تحلیل شفاف از نقش بیگانه، موج یأس و چندپارگی را مهار کرد و نشان داد که جان فدایی برای ایران، گاهی نه در میدان جنگ، که در میدان پیچیده تر جنگ روایت ها معنا می یابد؛ جایی که یک جمله به موقع، می تواند به اندازه یک لشکر، اثر کند. او با این اقدامات، به جهان فهماند که برای او، ایران فقط یک سرزمین



بگیرند، اما او با هر سخنرانی، هر دیدار و هر پیام عیدانه و سالگرد، مثل یک سکان دار طوفان دیده، کشتی اعتماد عمومی را از گرداب ناامیدی نجات می داد. او خود، مصداق عینی این امید بود؛ کسی که در سخت ترین روزهای تحریم، باز هم از آینده روشن سخن می گفت و با نگاه تمدنی خود، به جوانان ایران، چشم اندازی فراتر از مشکلات لحظه ای نشان می داد. این امیدآفرینی وجودی که ریشه در باور عمیق او به سنت های الهی و پیروزی نهایی حق داشت، شاید عمیق ترین شکل جان فدایی او بود؛ چراکه گاهی، فداکردن جان، آسان تر از فداکردن آرامش روحی خود در برابر یأس جمعی است و او این کار سخت تر را، به مدت سده دهه، با صبری بی نظیر انجام داد تا ایران، در میان طوفان ها، کشتی لنگرانداخته بماند و الگویی برای آینده جهان اسلام باشد.

نیست؛ یک امانت تاریخی است که باید با پوست و خون و حتی با آبروی سیاسی خود، از آن دفاع کند و این رویکرد، در میان صدها میلیون مسلمانی که سقوط دولت های مستقل اسلامی را یکی پس از دیگری دیده اند، تصویری از یک رهبر همه حاضر ساخت؛ کسی که حاضر است برای حفظ آخرین سنگر عزت جهان اسلام، هر هزینه ای را، از بهای سنگین تحریم تا بهای تلخ ترور نزدیکانش، شخصاً بپردازد و هرگز از این مسیر، عقب نکشد.

اما شاید ظریف ترین و مغفول مانده ترین لایه این جان فدایی، ایستادگی او در برابر یأس باشد؛ یأسی که دشمنان، به عنوان یک سلاح راهبردی، همه ساله با تحریم ها، تهدیدها و جنگ رسانه ای، بر جان مردم ایران می پاشیدند و می خواستند امید را از این ملت



از دیکتاتوری تادلبری دلها

فراق می سوخت و دست‌هایی که بر سر و سینه می‌کوفتند، نه از سر احساسات زودگذر سیاسی، که ثمره سال‌ها محبت عمیق و همراهی صادقانه بود. این همه شور و شیدایی، در هیچ کجای دنیا برای یک "دیکتاتور" فرضی معنا ندارد. این عشق و دلدادگی، زاییده مهربانی‌هایی بود که او در دل شب‌های سخت و روزهای پرغصه مردم، با کوشی شنوا و دل‌سوزی بی‌پایان به آنان هدیه کرده بود.

چه کسی باور می‌کرد که رهبری که مورد هجمه اتهامات قرار می‌گرفت، پس از شهادت، چنان سوگ عظیم ملی و فراملیتی را رقم بزند که نه تنها در ایران اسلامی، که در کشورهای مسلمان و حتی غیرمسلمان، دلها به سوگ او بلرزد؟ این نمایش بی‌سابقه از مهر و ارادت، گواه صادقی بر دغدغه‌های شبانه‌روزی او نسبت به مشکلات معیشتی، نیازهای اساسی و آلام محرومان و مستضعفان بود. او در اوج قدرت، نه در پی تجمل و کامجویی، که در جستجوی دل‌های زخم‌خورده و گره‌های کور معیشت مردم بود. او خود را وقف مصالح این مردم کرده بود و در این راه، از هیچ فداکاری فروگذار نکرد، تا آنجا که جان شیرین خود را در طبق اخلاص نهاد و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

اینجاست که تناقض آشکار می‌شود و پرسشی بنیادین در اذهان نقش می‌بندد: اگر این رفتار و منش و این همه عشق و فداکاری، در قاموس برخی "دیکتاتوری" نام دارد، پس چه زیبا و چه مبارک است این دیکتاتوری! چه نیکوست که حاکمان و سران جهان، اینگونه دیکتاتور باشند؛ دیکتاتورانی که شب‌ها برای فقر کودکان این مرزوبوم بی‌خوابی می‌کشند، که در میان توده‌های مردم گم می‌شوند و غبار غربت را از چهره محرومان می‌زدایند، که در برابر زورگویان عالم سر خم نمی‌کنند و استقلال و عزت ملت خود را بر هر گونه وابستگی و ذلت ترجیح می‌دهند. دیکتاتوری که نه به دنبال حذف مخالف، که به دنبال حذف فقر و تبعیض است و در نهایت، تمام هستی خویش را در طبق اخلاص می‌نهد تا دین خویش را به مردم و میهنش ادا کند.

آری، تاریخ همیشه قضاوت نهایی را به وجدان جمعی مردم و اشک‌های صادقانه آنان می‌سپارد. آن همه شور و شوق و آن همه دلدادگی و شیف‌تگی، پرده از حقیقتی برمی‌دارد که هیچ اتهامی قادر به خدشه‌دار کردن آن نیست؛ حقیقتی به نام خدمت بی‌منت، عشق بی‌ریا و رهبری که تا پای جان برای سربلندی امت خود ایستاد و در نهایت، جام شهادت را نوشید تا به عالمیان ثابت کند که معیار حقیقی بزرگی، در میزان محبوبیت در دل مردم است، نه در کرسی‌های قدرت و اتهامات واهی دشمنان. روحش شاد و راهش پررهرو باد.

داشتند چهره‌ای خشن و خودکامه از رهبری ترسیم کنند که گویی جز به فکر قدرت خود، به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشد. اما آیا واقعیت، جز این است؟ آیا می‌توان میان آن اتهامات و آنچه که در چهار ماه اخیر و حتی پیش از آن بر صحنه روزگار نقش بست، نسبت و سنخیتی یافت؟

پاسخ این پرسش را باید در دل حماسه‌ای جست که نه با قلم رسانه‌ها، که با اشک‌های گرم و بی‌ریای میلیون‌ها انسان رقم خورد. آنچه در تشیع بی‌نظیر، تاریخی و فراموش‌نشدنی ایشان به تماشان نشست، پرده‌ای بود که از چهره واقعی این رهبر بزرگ برداشته شد. سیل خروشان جمعیتی که از هر قشر و سن و صنفی، از پیر و جوان و کودک و بزرگ، خود را به مسیر کاروان می‌رسانند، به مثابه امضایی بود که ملت بر کارنامه درخشان ایشان زدند. اشک‌هایی که بر گونه‌ها جاری می‌گشت، قلب‌هایی که از

در طول تاریخ، همواره شخصیت‌های بزرگ و تأثیرگذار، در کانون تناقض آمیزترین قضاوت‌ها قرار داشته‌اند. عظمت یک رهبر، نه در فقدان مخالف، که در شدت تضاد میان نگاه دشمنان و عشق دوستانش آشکار می‌شود. این روزها، شاهد یکی از بدیع‌ترین و عبرت‌آموزترین این تضادهای مورد رهبر شهید هستیم؛ تضادی که مرز میان اتهام و دلدادگی را به چالش می‌کشد و معنای حقیقی رهبری را در آیین وجدان جمعی امت بازتعریف می‌نماید.

از یک سو، طی سال‌ها و به ویژه در ماه‌های اخیر، فریادهای تندی از سوی طیف‌های خاصی به گوش می‌رسید که با نادیده گرفتن خدمات بی‌وقفه ایشان، برچسب ناروای دیکتاتوری را بر پیشانی این خادم صادق ملت می‌زدند و خواهان کنارگذاشتن او بودند. این صداها که غالباً از بیرون مرزها و یا از درون حلقه‌های غرب‌زده تقویت می‌شد، تلاش

استکبارستیزی و شجاعت

اگر در میان وجوه گوناگون شخصیت آیت الله خامنه‌ای، یک ویژگی را بتوان هسته مرکزی همه کنش‌های سیاسی او دانست، آن صلابت در برابر نظام سلطه است؛ صلابتی که نه یک شعار تاکتیکی مقطعی، که یک جهان‌بینی ریشه‌دار در متن باورهای دینی و تاریخی او داشت. او استکبار را نه یک دشمن سیاسی معمولی، که طاغوت زمانه می‌دید که سنت الهی مبارزه با آن، از عاشورا تا امروز، جاری و ساری است. این نگاه، مبارزه با استکبار را از سطح یک انتخاب سیاسی، به سطح یک فریضه و تکلیف شرعی ارتقا می‌داد که هیچ‌گاه، تحت هیچ شرایطی، قابل تعلیق و مصالحه نیست. او در تبیین این نگاه، بارها به ریشه قرآنی مفهوم استکبار اشاره کرده و آن را خودبرتربینی همراه با قلدری و دست‌درازی به منافع دیگران معنا می‌کرد؛ استکباری که به قول او، یک دولت به خودش حق می‌دهد در کشور دیگر، پایگاه نظامی ایجاد کند، منابعش را غارت کند و برایش تعیین تکلیف نماید.

اما این صلابت، هرگز در حد یک نظریه انتزاعی باقی نماند؛ او در مقام عمل، باقامتی استوار در میانه میدان نبرد با استکبار ایستاد و به نماد شجاعت و مقاومت برای همه مظلومان جهان بدل شد. شاید مهم‌ترین جلوه این شجاعت عملی، ایستادگی بی‌چون‌وچرای او در برابر قدرتمندترین قلدر جهانی، یعنی آمریکا، باشد. در جهانی که بسیاری از رهبران، برای بقای قدرت خود، نرمش بی‌حد و حصر را در برابر غرب به کار می‌بندند، او هرگز تن به ذلت نداد و با صراحت، مبارزه ملت ایران با آمریکا را نه یک مسئله مقطعی، که ناشی از سلطه‌گری ظالمانه و قیحانه دولت آمریکا از سال‌ها پیش از انقلاب دانست. ترور نافرجام سال ۱۳۶۰ در مسجد ابودر که او را تا مرز شهادت پیش برد، تحریم‌های فلج‌کننده، تهدیدهای نظامی پیاپی و حتی اعلام رسمی خطرناک‌ترین فرد منطقه از سوی کاخ سفید، هیچ‌کدام نه تنها ذره‌ای از این صلابت نکاست، بلکه بر عکس، هر بار او را مصمم‌تر و سخنانش را برای صدها میلیون انسانی که از ظلم استکبار به تنگ آمده‌اند، امیدبخش‌تر کرد.

در پس این صلابت بی‌نظیر، یک باور عمیق توحیدی نهفته است که منبع اصلی قدرت او در برابر دشمنان بوده است: ترس، برادر مرگ است؛ ملتی که بترسد، قافیه را می‌بازد و تسلیم دشمن می‌شود. این باور، او را از تبار عاشورا و رهرو مکتب حسین (علیه السلام) ساخت که به ندای «هیاهات منا الذله» لبیک گفت و در برابر مستکبران زمانه، سر فرود نیاورد. همین شجاعت نهادینه شده، او را در جهان اسلام به چهره‌ای بی‌نظیر تبدیل کرد؛ چهره‌ای که نه فقط شیعیان، که اهل سنت در کشورهای مختلف، او را نه فقط رهبر ایران، که رهبر کل امت اسلامی می‌دانند و از ایستادگی و مبارزاتش



قدردانی می‌کنند. جالب‌تر آنکه این شجاعت، حتی در میان مخالفان سیاسی او نیز، به نوعی ستایش اجباری انجامیده است؛

بسیاری از تحلیلگران غربی و عربی، با وجود اختلافات عمیق عقیدتی و سیاسی، از نبوغ راهبردی و درک عمیق او از معادلات جهانی با حیرت یاد کرده‌اند و اعتراف کرده‌اند که او منطقه راهبرتر از هر سیاستمدار حرفه‌ای می‌خواند. اما شاید گویاترین نشانه این صلابت، واکنش خود دشمنان باشد؛

وقتی یک رئیس‌جمهور آمریکا، در اوج قدرت، به مرز هذیان‌گویی در تهدید او می‌رسد، این خود، گواه صریح

اوج ترس و درماندگی در دستگاه دیپلماسی غرب است. او در واپسین سال‌های حیات

پریکشتش، باز هم چون سوری استوار در برابر طوفان‌های سیاسی و نظامی معاصر ایستاد تا به جهانیان نشان دهد که استکبارستیزی، وقتی در جان انسان ریشه بدواند و با شجاعت الهی همراه شود، تا دم واپسین، نه تنها فروکش نمی‌کند، که الگویی می‌شود برای میلیون‌ها مسلمانی که در گوشه‌گوشه عالم، چشم به راه مردی هستند که در برابر قلدری، نه خم می‌شود، نه می‌شکند و نه حتی یک قدم عقب می‌نشیند.

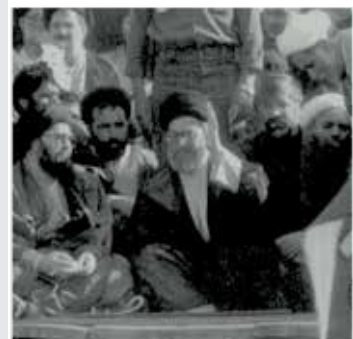
در میان وجوه گوناگون شخصیت آیت الله خامنه‌ای، یک ویژگی را بتوان هسته مرکزی همه کنش‌های سیاسی او دانست، آن صلابت در برابر نظام سلطه است. او استکبار را نه یک دشمن سیاسی معمولی، که طاغوت زمانه می‌دید که سنت الهی مبارزه با آن، از عاشورا تا امروز، جاری و ساری است.

یک عمر مجاهدت و مبارزه

میان صف آرایی تاریخی مبارزان مسلمان، آیت الله خامنه ای چهره ای است که مسیر پرفراز و نشیب مبارزه را از نخستین گام های جوانی تا سال های پایانی عمر، با صلابت و استقامتی کم نظیر پیمود؛ سفری که از کلاس های درس مخفی در مساجد مشهد آغاز شد و تا اوج عزت يك رهبر جهانی امت اسلامی ادامه یافت. آنچه این مسیر را از روایت بسیاری از مبارزان هم دوره جدا می کند، نه صرفاً طول زمان، که تحول کیفی مبارزه در سه عصر متمایز رژیم شاه، انقلاب و نظام نوپا، و سپس استکبار جهانی پس از جنگ سرد است؛ سه مرحله ای که هر کدام، زاویه ای تازه از شخصیت مبارزاتی او را به جهان اسلام نمایاند. در نخستین دهه های مبارزه، او جوانی بود که در هیئت یک واعظ متعهد، بانفوذ نرم سخن و قلم، پایه های آگاهی اسلامی رادر خراسان استوار می کرد و به سرعت به یکی از حلقه های اصلی شبکه ی مبارزاتی حوزویان انقلابی بدل شد؛ تا جایی که ساواک، او را خطرناک ترین عنصر مذهبی خراسان لقب داد و حاصل این هراس دستگاه استبداد، شش بار زندان، شکنجه های طاقت فرسا و تبعیدهایی بود که هر بار او را از شهری به شهر دیگر کوچاند، اما هیچ گاه نتوانست شور مبارزه رادر وجودش بمیراند.

نقطه عطف این مجاهدت مستمر، در سال ۱۳۵۷ رخ داد؛ هنگامی که او که همچنان در تبعید داخلی به سر می برد، در اوج خفقان سیاسی، نقشی کلیدی در سازماندهی اعتراضات مردمی ایفا کرد و پس از پیروزی انقلاب، به عنوان نماینده امام خمینی در شورای عالی دفاع و نیز امام جمعه تهران، مسئولیت خطیر هماهنگی جبهه جنگ و پشتیبانی مردمی از دوران دفاع مقدس را بر عهده گرفت؛ حضور در خط مقدم تدبیر جنگ، با همه دشواری هایش، تصویری ماندگار از یک روحانی مبارز میدان نبرد را در حافظه تاریخی امت اسلامی نشانده، به گونه ای که سرداران جنگ و فرماندهان میدان، همواره از تدبیر او به عنوان عاملی سرنوشت ساز در پیروزی های بزرگ یاد کرده اند. اما شاید دشوارترین فصل مبارزاتی او، پس از پذیرش رهبری نظام اسلامی در سال ۱۳۶۸ رقم خورد؛ جایی که مبارزه از ساحت انقلابی درونی، به عرصه پهناور تقابل تمدنی با نظام سلطه گام نهاد. او اکنون دیگر نه یک مبارز حاشیه ای، که فرماندهی کل جبهه ای وسیع از فلسطین تا لبنان و یمن و عراق را بر عهده داشت؛ جبهه ای که هر یک از حلقه هایش، از او به عنوان مرجعی راهبردی در مقاومت یاد می کردند و سخنش، برای مبارزان حزب الله لبنان و مجاهدان یمن، چون خط مشی عملیاتی بود.

راز تداوم این شصت و پنج سال مجاهدت را باید در نگاه توحیدی او به مبارزه جست؛ نگاهی که در آن، جهاد نه یک مرحله تاریخی موقت، که سنتی الهی و همیشگی در مواجهه حق با باطل تعریف می شد و از همین روی، خستگی، ترس از تهدیدها و حتی ترور نافرجام سال ۱۳۶۰، نه تنها خللی در عزمش ایجاد نکرد، بلکه هر بار او را مصمم تر و مردم جهان اسلام را شفیقه تر از پیش به خط مقاومت پیوند زد. این تداوم شگفت آور، آن هم در شرایطی که بسیاری از رهبران مبارز نسل اول، یا به حاشیه رانده شدند یا از مسیر انقلاب فاصله گرفتند، آیت الله خامنه ای را به نماد استثنایی ثبات انقلابی در تاریخ معاصر جهان اسلام تبدیل کرد؛ مردی که زندان و تبعید و شکنجه و ترور، هیچ کدام نتوانست او را از مسیری که با هیئات منالذلهی حسینی آغاز شده بود، منحرف کند و در واپسین سال های حیات پریرکتش، باز هم چون سروی استوار در برابر طوفان های سیاسی و نظامی معاصر ایستاد، تا به جهانیان نشان دهد که مبارزه، وقتی در جان انسان ریشه بدواند، تا دم واپسین، فروکش نمی کند و الگویی شد برای صدها میلیون مسلمانی که در گوشه گوشه عالم، چشم به راه مردی هستند که شصت و پنج سال، بی آنکه لحظه ای عقب نشینی کند، پرچم عزت اسلام را برافراشته نگه داشته است.





پیروی حقیقی لازمه عشق به رهبری

قرآن کریم آنجا که می‌فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي»، عرصه را بر همگان تنگ می‌کند که اگر راست می‌گویید خدا را دوست می‌دارید، این عشق را در بوته اطاعت از پیامبر ﷺ بیازمایید. و در جای دیگر، مرز دوستِ راستین را از دوستِ دروغین جدا ساخته، می‌فرماید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ یعنی هر که از من پیروی کند، نه فقط مرید من، که از وجود من است و به حقیقت من پیوسته است. این آیه، معیاری طلایی در دستان ما می‌نهد که عشق را نمی‌توان تنها بر تارک احساسات نهاد؛ بلکه باید آن را در متن رفتار و منش و هدف‌های والای معشوق جستجو کرد.

دوست داشتن، اگر از ریشه معرفت ندمد و به پیروی عملی نیانجامد، جز سرابی بیش نیست. عشق به یک انسان - خواه پدر و مادر باشد، خواه همسر و فرزند و یا رفیق هم‌دل - زمانی معنا می‌یابد که عاشق، در آرزوها و اهداف معشوق، سهیم شود. چگونه ممکن است کسی مدعی دوستی علی بن ابیطالب (ع) باشد، اما از عدالت او فاصله گیرد؟ یا خود را عاشق زهرای مرضیه (ع) بداند، اما از عفاف و حجاب او رو بگرداند؟ یا دل در گرو حسین بن علی (ع) ببندد، اما در مسیر ظلم ستیزی و شهادت، سست و وامانده گردد؟ به راستی که این دعوی، بی‌پشتوانه عمل، همچون خانه‌ای بر ریگ بنا شده است که طوفان حقیقت، آن را یک باره برهم می‌زند.

اگر امروز، دل‌های ما بار رهبر شهید، آن سردار بی‌ادعای میدان‌های حق، گره خورده است، این مهرورزی، به کارگیری تفکر، علم‌آموزی، قناعت، غیرت ملی، و شهادت‌طلبی را نیز به دنبال خواهد داشت. دوستی آنان، به معنای پیمودن راه یرصلايت آنان است؛ راهی که در آن، ربا و رشوه، نکوهیده و طرد شده است و روح جهاد و ایثار، در آن می‌تپد. عاشق این پیشوایان، هرگز میان ادعای عشق و دروغ، جمع نمی‌بندد، چراکه راستی، سنگ بنای طریقت آنان بوده است.

بیایید با نگاهی عمیق‌تر، به تناقض‌هایی بنگریم که عشقِ راستین را با چالش روبه‌رو می‌سازند. گویی عاشقِ امام زمان (عج) را می‌بینیم که در انتظار ظهور منجی عالم، به آسانی از راه‌های شرعی خمس و زکات و سهم امام، عبور می‌کند و حتی میرم آن حضرت را نادیده می‌گیرد. آیا این جز دورویی است؟ مگر نه اینکه عشق به مولای منتظر، خود، پالایش مال و جان و پرهیز از هرگونه تصرف ناروا در بیت المالِ مسلمین است؟ چه تناقضی آشکارتر از این که کسی، خود را دل‌داده حسین بن علی (ع) معرفی کند، اما در بستر راحت ربا و رشوه بخوابد؟ آن حضرت، که در اوج تشنگی، لب به آب فرات نیالود تا حتی مظلوم پیامال نشود، هرگز با لقمه‌ای که از راه باطل و ستم به دست آمده است، سازگار نیست. عشقِ حسینی، یعنی شورِ اعتراض بر تارکِ فرعون‌های زمان، نه تعظیم در برابر زر و زوری که از مسیر ربا و رشوه می‌جوشد.

و این سویی میدان، مهر محمد مصطفی (ص) که سراسر «اقرار» و قلم و دانایی است، چگونه با تبلی و بی‌سوادی در یک خیمه می‌گنجد؟ آنکه پیامش، طلب علم از گهواره تا گور بود، هرگز پیروانش را به کاهلی و غفلت از دانش روز دعوت نکرد. عشق به او، یعنی تلاش بی‌وقفه برای روشنائی اندیشه و رهایی از ظلمت جهل. محبت به فاطمه زهرا (ع)، کوثر بی‌نظیر هستی، با بی‌حجابی و بی‌حیایی، هرگز هم‌نوا نمی‌شود. همچنین، دوستی زهرا (ع)، نه با تاخیر ازدواج و گریز از فرزندآوری، که با تکریم کانون خانواده و تربیت نسلی صالح و مؤمن، معنا می‌یابد. او خود، در اوج عبادت، به همسر داری و پرورش فرزندان چون حسنین (ع) پرداخت و نشان داد که عشق حقیقی، در دل مسئولیت‌پذیری اجتماعی و خانوادگی، ریشه می‌دواند.

آنجا که می‌گوییم رهبر شهید یا سیدعلی خامنه‌ای را دوست داریم، در واقع داریم اعلام می‌کنیم که به

زنجیره‌ای از ارزش‌ها وفاداریم که از متن قرآن و سنت، جوشیده و در قامت یک رهبر عادل، تجسم یافته است. دوستی ایشان، تنها یک ابراز احساسات عاطفی نیست، بلکه عهدي است استوار با مجموعه‌ای از اصول: استقلال ملی، عزت اسلامی، مقاومت در برابر سلطه‌گران، عمران کشور، پیشرفت علمی و عدالت اجتماعی. کسی که مدعی این محبت است، نمی‌تواند در برابر ولایت‌پذیری و انضباط اجتماعی، سست و بی‌اعتنا باشد؛ نمی‌تواند بیکاری و تبلی را با شعار «نصرت رهبر» توجیه کند؛ و نمی‌تواند با زبان دین، از فساد اقتصادی یا بی‌توجهی به حقوق ملت سخن بگوید، اما در عمل، از هریک از این ارکان، غافل بماند.

پس عشق، تنها یک موج زودگذر احساسی و شعارهای دهان‌پرکن نیست؛ عاشق رهبر شهید و ولی فقیه، باید نماز شبش، روزه‌اش، تلاوت قرآنش، حیا و حجابش، تفکر و تعقلش، غیرت ملی و وطن‌دوستی‌اش، کمک به نیازمندان، روحیه ایثار و آمادگی برای شهادت، همه و همه، نسخه‌ای منطبق بر مَهرِ عمل باشد. اگر بین ادعای عشق و منش عملی ما، فاصله‌ای این چنین وسیع بیفتد، بدانیم که این عشق، تنها تظاهر است. بیاییم با خویشین خویش رو برو شویم و عشق را از پوسته احساسات، به ژرفای وجودمان راه دهیم و در مسیر آنانی که دوستشان می‌داریم، چنان گام برداریم که خود، جلوه‌ای از آنان شویم؛ چراکه پیروی، جان کلام عشق است و عمل، تنها گواه صادق این دعوی. به راستی که عشق، هدیه‌ای آسمانی است، اما آن کس که عاشق راه است، در آن راه، گام برمی‌دارد؛ آن کس که شیفته مقصد است، از هیچ کوششی برای رسیدن بدان، فروگذار نمی‌کند؛ و آن کس که دوستدار خداست، در مسیر بندگی او، استوار و بی‌چون و چرا، پیش می‌تازد. این است حقیقت عشقِ راستین، که در قرآن، در سیره، و در قلب هر مؤمن صادقی، جاودانه می‌درخشد.

فرا تر از زهد



آنچه در میان رهبران معاصر جهان اسلام، آیت الله خامنه‌ای را به پدیده‌ای استثنایی بدل می‌کند، نه صرفاً قدرت سیاسی بی‌نظیرش، که تناقض آشکار میان دسترس مطلق به بیت المال و زندگی فروتنانه‌ای است که هر ناظر بیرونی را به حیرت وامی‌دارد. اگر بگوییم او بیش از سه دهه بر یکی از حساسترین و ثروتمندترین نظام‌های منطقه فرمان رانده، اما هیچ‌گاه حتی یک پرونده مالی، یک اتهام فساد و یا یک حاشیه خانوادگی غیرمتعارف، دامن او و نزدیکانش را نیالوده، سخنی گزاف نگفته‌ایم؛ بلکه واقعیتی عینی را روایت کرده‌ایم که برای صدها میلیون مسلمان در سراسر جهان، گویاترین دلیل بر امانت و صداقت دعوت اوست. این سلامت مالی، ریشه در نگاهی عمیق‌تر دارد؛ نگاه او به قدرت به عنوان امتحانی الهی و به بیت المال مسلمین به عنوان امانتی که باید با بالاترین استانداردهای تقوا پاسداری شود. پدر ایشان، مرحوم سید جواد خامنه‌ای، روحانی‌ای که زندگی‌اش با ساده‌ترین معیشت‌های گذشت، این الگو را چون میراثی گران‌مایه به فرزندش سپرد و آیت الله خامنه‌ای، این میراث را نه تنها حفظ، که در قامت یک رهبر جهانی، به سطح یک استراتژی زیست اخلاقی ارتقادر.

در زندگی شخصی ایشان، هیچ چیز نشان از یک رهبر تشریفاتی مرفه ندارد؛ خانه‌ای معمولی در یکی از محله‌های قدیمی تهران، همسری که همچون یک زن خانه‌دار عادی، خود امور منزل را شخصاً پیگیری می‌کرد، فرزندی که نامشان هرگز در فهرست مدیران ارشد نظام و یا فعالان اقتصادی پرنفوذ دیده نشد و پس اندازهایی که نه برای انباشت ثروت، که برای خرید یک کتاب علمی در روزهای جوانی و یا تأمین هزینه یک سفر تبلیغی، برنامه‌ریزی می‌شد. این رویه زیستی، در جوامع اسلامی که سال‌هاست با فساد گسترده حاکمان دینی و غیردینی

دست به گریبان‌اند، تصویری از امینی ساخت که می‌توان به گفتار او درباره عدالت، بی‌چون و چرا اعتماد کرد؛ چراکه او پیش‌تر، سلامت خود را چون یک سند زنده، در برابر دیدگان همگان نهاده بود. درست به همین دلیل، وقتی از مبارزه با مفاسد اقتصادی سخن می‌گفت، نه یک شعار انتخاباتی مقطعی، که بازتاب زندگی واقعی‌اش بود و همین باورپذیری بی‌نظیر، او را از بسیاری از رهبران جهان که سخنشان با عملشان در تناقض است، جدایی می‌سازد.

در کنار سلامت مالی، سلامت اخلاقی و خانوادگی او نیز چون درختی ریشه‌دار، از هرگونه حاشیه و شائبه مصون ماند؛ خانواده‌ای که با همه گستردگی، همواره در چارچوب ارزش‌های متعارف جامعه اسلامی حرکت کرد و هیچ‌گاه فرزندان و نزدیکانش را در مرکز پروژه‌های سیاسی پرمنافشه، و یا در حاشیه قراردادهای کلان اقتصادی ندیدیم. این ثبات خانوادگی، آن هم در طول بیش از شش دهه فعالیت سیاسی پرتنش، محصول تصادفی شرایط نبود؛ بلکه حاصل نگاه عمیق ایشان به خانواده به عنوان نخستین نهاد تربیت انقلابی و باور راسخشان به این که اگر خانه و خانواده سلامت خود را از دست بدهند، هیچ‌گاه نمی‌توان به سلامت جامعه امید داشت. این پیوند ناگسستنی میان سلامت مالی و خانوادگی و جایگاه جهانی او، شاید در این جمله خلاصه شود که در جهانی که اعتماد به سیاستمداران هر روز فروتر می‌رود، آیت الله خامنه‌ای تنها رهبر طراز اولی بود که نه دشمنانش و نه دوستانش، هرگز نتوانستند کوچک‌ترین خدشه‌ای بر سلامت مالی و خانوادگی او وارد کنند و این، برای آن میلیون‌ها انسانی که از دور یا نزدیک، زیست او را رصد کرده‌اند، گویاترین دلیل بر راستی دعوت اوست؛ دعوتی که نه با شعار، که با تمام وجودش، راستی آن را به نمایش گذاشت.



جامعیت علمی و معنوی رهبری

در میان شخصیت‌های اسلامی معاصر، کمتر چهره‌ای را می‌توان یافت که به اندازه آیت الله خامنه‌ای، اینچنین در هم آمیختگی شگفت‌انگیزی از اضداد را در خود جمع کرده باشد؛ هم فقیهی است که استنباطات عمیق اصولی را با نیازهای حکمرانی نوین گره می‌زند و هم عارفی است که سلوک را در متن مسئولیت‌پذیری اجتماعی تعریف می‌کند، هم ادیبی مسلط بر ظرایف شعر فارسی و عربی است و هم راهبردی هوشمند که مواضع سیاسی‌اش با زبانی ادبی و نمادپردازانه به دل‌های میلیون‌ها انسان در سراسر جهان اسلام نفوذ می‌کند. این جامعیت کم‌نظیر، چیزی فراتر از یک صفت فردی است؛ او راه‌پدیده‌ای بی‌نظیر در تاریخ معاصر اسلام تبدیل کرده که برای صدها میلیون مسلمان از هند و پاکستان تا عراق و یمن و افغانستان، نه فقط یک رهبر سیاسی، بلکه قطبی معنوی و مرجعی فکری است که سخنش در مساجد و محافل علمی جهان اسلام، چونان طنین

یک حقیقت غایب، تکرار و تفسیر می‌شود. مسیر فقاقت از زندان‌های رژیم پهلوی گذشت و همین تجربه زیسته، فقه را از یک دانش انتزاعی به ابزاری برای حل معضلات جوامع اسلامی مبدل ساخت؛ فقهی که او آن را فقه معیشت می‌نامید و در آن، پاسخ‌گویی به پرسش‌های مستحده یک جامعه مدرن را به چشم یک تکلیف شرعی می‌نگریست. در کنار این، تسلط شگفت‌انگیز او بر ادبیات، به مواضع و بیانیه‌هایش کیفیتی خاص می‌بخشد که مرزهای زبان را درمی‌نوردد و مفاهیم عمیق سیاسی و اخلاقی را در قالبی هنرمندانه به گوش جهانیان می‌رساند؛ زبانی که برای یک مسلمان عرب‌زبان در لبنان، همان اندازه آشنا و دل‌نشین است که برای یک فارسی‌زبان در خراسان. از دل این تلفیق نادر میان دانش و هنر و سیاست و معنویت، نگاهی تاریخی پدید آمده که جریان زندگی ائمه اطهار (علیهم‌السلام) را نه به مثابه رویدادهای پراکنده، بلکه همچون یک کلان‌روایت راهبردی برای امت اسلامی ترسیم

می‌کند و این نگاه تمدنی، امروز به چارچوبی مرجع برای جنبش‌های اسلامی و جریان‌های مقاومت در سراسر جهان بدل شده است. شاید عمیق‌ترین لایه شخصیت این مرد بزرگ، عرفان متعهدی باشد که در آن، خلوت معنوی با حضور پرخطر در میدان سیاست پیوند خورده؛ عرفانی که برای پیروانش در قاره‌های مختلف، الگویی از زیستن در عینیت تاریخ است؛ زیستنی که در آن، عبادت راستین، مسئولیت‌پذیری در قبال سرنوشت امت اسلامی و نه گریز از آن، معنا می‌یابد. این همان ویژگی نادری است که او را از بسیاری از عارفان عزلت‌گزین و از بسیاری از سیاست‌مداران خشک و بی‌روحیه جدا می‌کند و به شخصیتی فراتر از زمان و مکان بدل می‌سازد؛ مردی که صدها میلیون دل، بی‌آنکه او را از نزدیک دیده باشند، با سخنش گره خورده و نامش، یادآور امیدی است برای جهان تشنه عدالت اسلام.

مردم دوستی

شاید هیچ چیز به اندازه نوع رابطه آیت الله خامنه‌ای با مردم برای یک ناظر بیرونی، حیرت‌انگیز و در عین حال، الهام‌بخش نباشد؛ رابطه‌ای که در آن، همه قراردادهای متعارف فاصله قدرت شکسته می‌شود و رهبری که فرماندهی کل یک جبهه مقاومت جهانی را بر عهده دارد، در میان جمعیتی از کارگران ساده، روستاییان کم‌بضاعت، زنان خانه‌دار و حتی کودکان دبستانی، چنان بی‌پیرایه و بی‌تشریفات می‌نشیند که گویی یکی از خود آنهاست و این بی‌واسطگی، نه یک تاکتیک رسانه‌ای مقطعی، که یک شیوه زیست سیاسی بود که او در طول بیش از سه دهه رهبری، با هزاران رفتار کوچک و بزرگ، آن را به عنوان الگویی برای رهبران جهان اسلام، به تصویر کشید. اما راز این مردم دوستی عمیق، در چیست؟ آیا صرفاً یک ویژگی شخصیتی ذاتی است یا ریشه در یک نگاه راهبردی هوشمندانه دارد؟ شاید پاسخ، در هر دو باشد؛ او از یک سو، با الهام از سیره پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام که نزدیک‌ترین مردم به مردم بودند، این ارتباط را به عنوان یک تکلیف شرعی برای خود تعریف کرده بود و از سوی دیگر، به درستی می‌دانست که مشروعیت یک نظام اسلامی، نه در زور سرنیزه، که در اعتماد عاطفی مردم ریشه دارد و اعتماد، وقتی معنا می‌یابد که مردم، رهبرشان را در کنار خود، در میان خود و دردمند دردهای خود ببینند.

این رابطه بی‌واسطه، در عمل، جلوه‌های گوناگونی داشت. یکی از آنها، دسترس‌پذیری نسبی او در دیدارهای عمومی بود؛ در مناسبت‌های مختلف، هنگامی که جمعیت، خود را به ایشان نزدیک می‌کردند، او به جای فاصله گرفتن تشریفاتی، با حوصله به سخنان آنها گوش می‌داد و گاه، با طرح چند پرسش دقیق، نشان می‌داد که حرف مخاطب را نه به عنوان یک سرگرمی موقتی، که به عنوان یک منبع خبری دست اول جدی می‌گیرد. دغدغه‌مندی ایشان، هرگز به ابراز همدردی زبانی محدود نشد؛ بلکه در قالب پیگیری مستمر مسائل کلان کشور، از کنترل تورم و اشتغال جوانان تا مبارزه

با فساد، جاری شد. ایشان بارها تأکید کردند که مشکل اصلی نظام مدیریتی، فقدان پیگیری تا حصول نتیجه است و بر این اصل، به عنوان یک روش عملیاتی، پافشاری داشتند. در کنار این دغدغه‌های کلان، نمونه‌های متعددی از پیگیری مشکلات فردی در کارنامه ایشان ثبت شده؛ از اهدای کمک به ستاد دیه برای آزادی زندانیان جرایم غیرعمد، تا دستور مستقیم برای رفع موانع پیش روی یک جوان فعال و یا گوش سپردن به گلایه یک زن عادی در دیدارهای عمومی. این رویکرد دوگانه - راهبردهای کلان در کنار رسیدگی جزئی - تصویری از رهبری ساخت که خود را از متن زندگی مردم جدا نمی‌دید و برای گره‌گشایی از کار آنها، در هر سطحی که لازم بود، قدم برمی‌داشت.

از سوی دیگر، این مردم دوستی، هرگز به عطوفت و مهربانی صرف خلاصه نمی‌شد؛ بلکه در نقد صریح و عتاب آشکار او نسبت به مسئولان، به نام مردم، نیز تجلی می‌یافت. او بارها در سخنرانی‌های عمومی، با صراحت بی‌نظیر، از گرانی بی‌رویه، از تورم سنگین، از بی‌کاری جوانان و از فاصله طبقاتی فزاینده، به عنوان زخم‌هایی بر پیکر جامعه یاد کرده و مسئولان را به شدت، مورد عتاب قرار می‌داد؛ عتابی که نه از سر سیاست بازی انتخاباتی، که از سر درد راستین برای معیشت مردم بود و همین رویکرد، او را

در نگاه عمومی، از بسیاری از حاکمان جهان اسلام که درد مردم را یا نمی‌بینند و یا نمی‌خواهند ببینند، جدا و متمایز می‌ساخت. اما شاید عمیق‌ترین و ظریف‌ترین لایه این مردم دوستی، در نگاه تمدنی او به مردم نهفته باشد؛ نگاهی که در آن، مردم ایران، صرفاً رای‌دهندگان و مصرف‌کنندگان سیاست نیستند، بلکه ستون‌های اصلی تمدن‌سازی اسلامی محسوب می‌شوند. او با این نگاه، هرگز به مردم به عنوان ابزاری برای بقای قدرت نگاه نکرد، بلکه آنها را صاحبان اصلی انقلاب و وارثان امام زمان علیه السلام می‌دانست و از همین رو، هرگونه فاصله گرفتن خبگان سیاسی از متن جامعه را، خطری جدی برای مسیر تمدنی انقلاب می‌شمرد و بارها هشدار داد که اگر ارتباط ما با مردم قطع شود، همه دستاوردها به باد خواهد رفت. این باور عمیق، در بحران‌های گوناگون سه دهه اخیر، همواره به عنوان یک سرمایه اجتماعی پایان‌ناپذیر عمل کرده است؛ سرمایه‌ای که نه با وعده، که با حضور بی‌واسطه، گوش سپردن صبورانه و پیگیری خستگی‌ناپذیر مشکلات، ذره‌ذره انباشته شد و امروز، به عنوان میراثی ماندگار برای آینده جهان اسلام، در برابر چشمان صدها میلیون مسلمان، به تصویر کشیده شده است؛ میراثی که می‌آموزد قدرت نرم یک رهبر، نه در کاخ‌ها و تشریفات، که در گره‌گشایی از کار مردم است.

شبهه

ما هنامه یویش مطالعاتی دانش جویان و طلاب جوان / صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه) شماره مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۹۲۲۲۱

مدیر مسئول: محمد باقر پورامینی / سردبیر: حمید کریمی
مدیر اجرایی: نیما خوارزمی / همکاران: نصرالله درویشی، حمید کریمی / چاپ: نینوا قم

کانال ایتا: @shobahat_mag

سایت: www.Shobhe.pasokh.org

pasokh.org ■ spasokh.com ■ wikipasokh.com ■ pasokh.tv ■ shobhepajouhi.ir